هو العلیم

ملاک تشخیص سلوک حقیقی از مجازی

سلوک خانواده ـ قم ـ جلسه ۲۸

بیانات

حضرت آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی

قدس الله سره

اعوذباللَه من الشیطان الرجیم

بسم اللَه الرحمن الرحیم

وصلّی اللَه علی سیدنا و نبینا أبی‌القاسم محمّد

وعلی آل بیته الطّاهرین، و اللعنة علی أعدائهم

أجمعین

امروز با خودم گفتم پاسخ سؤالاتی که از گذشته مانده است بدهم، ولی ظاهراً آنها مقداری پس و پیش شده‌اند و الان که گشتم پیدا نکردم، فقط دو سه تا ورقه بود، و دیر آمدن بنده نیز به همین خاطر بود. گفتم به سؤالات باقی مانده از رفقا و مخدراتی که در طهران بودند و هم آنهایی که در کرج بودند و هم دوستانی که اینجا تشریف دارند، مقداری پاسخ بدهیم. ولی ظاهرا تقدیر بر این نبود که حالا یک مقداری هست این‌ها را تا جایی که فرصت باشد.

از باب مقدمه، طبق دفعات گذشته چند کلمه‌ای راجع به بعضی از مسائلی که به نظر می‌رسد، خدمت دوستان عرائضی بکنیم و بعد ببینیم که مطالبی که

مورد نظر بوده، چیست. الحمدلله، سؤال‌ها خیلی خوب است و مشخص است که تغییرات اساسی در ادراک و معرفت و فهم به طور عموم مشهود است و مطالب مورد توجه قرار می‌گیرد. بنده در همان مجلسی که در کرج بود و همینطور در جلسه‌ای که دو سه شب گذشته خدمت رفقا داشتیم، گرچه جسارتاً مقداری لحن و کیفیت تعابیر مناسب نبود، ولی ما قبلًا پوزش خود را خواسته بودیم. در آنجا عرض کردم که مطالبی که خدمت رفقا عرض می‌شود، این‌ها به صلاح ایشان است و هرکس به همان مقداری که ترتیب اثر بدهد، به همان مقدار نفع می‌برد و تا بنده نسبت به یک مسئله‌ای یقین نداشته باشم، خدمت دوستان عرض نمی‌کنم؛ یعنی مطالبی را که خدمتتان عرض می‌کنم بدانید، اگر هم اشتباه هست؛ ولی خود گوینده نسبت به آنها یقین دارد و یقینی است که در روز قیامت پاسخگو است و می‌تواند پاسخ دهد.

منتهی صحبت در این است که خب حالا ما تا چه حدّ خود را جلو ببریم، تا چه حدّ نسبت به این

مسئله می‌توانیم همّت داشته باشیم و خودمان را جلو ببریم و به مسائل ترتیب اثر بدهیم. این دیگر بسته به همّت خود ما است. خود بنده و همینطور سایر افراد، مشمول این مطلب و مطالبی که عرض می‌شود، هستیم. دیروز سؤال کردند که مطالب امروز آنلاین باشد، گفتم خب باشد. ما مطالب را برای عدّه خاصّی که نمی‌گوییم، برای همه است؛ همه افراد، همه آنهایی که می‌خواهند دنبال مکتب اهل بیت باشند و اختصاص به یک جمع ندارد. منتهی حالا خیلی‌ها هستند که در چنین فضایی نیستند، اما راهشان و عملشان همان هست.

در همان زمانی که مرحوم آقای حدّاد رضوان اللَه علیه به ایران تشریف آورده بودند، یک روز به منزل یکی از بستگان که از اقوام نسبی نزدیک ما بود همشیره مرحوم آقا رفتیم و الان شوهرش به رحمت خدا رفته است. ایشان وقتی که برگشتند، به او اشاره کردند و به مرحوم آقا گفتند: بعضی‌ها راه نرفته، سالکند؛ یعنی خودشان فی حدّ نفسه همان کاری را انجام می‌دهند که یک سالک انجام می‌دهد، منتهی تحت این عنوان نیست و آنچه را که ما می‌گوییم،

این‌ها به همان ترتیبِ اثر می‌دهند، منتهی اسم خودشان را سالک نگذاشته‌اند، خب نگذارند. مگر راه خدا به اسم است؟ مگر راه خدا به عنوان است؟ به اصطلاح است؟ خب ما که اسم خودمان را سالک گذاشته‌ایم، چه تاجی به سر عالم زده‌ایم؟ مهم این است که انسان در همان مسیر حرکت کند و در همان مسیر راه برود.

در سفری که ما خدمت مرحوم آقا بعد از حجّ به کربلا مشرف شده بودیم؛ خب ما شنیده بودیم که اولیای خدا، راهشان راه خاص نیست. اختصاص ندارد که حتماً انسان به آنها مراجعه کند و هر کسی در اقصی نقاط باشد، اصلًا در این کره خاکی نباشد، در یکی از کرات دیگر باشد، راهش، راه متّصل به خدا باشد، آن ولی خدایی که در این کره خاکی است، از او اطلاع پیدا می‌کند، گرچه اصلًا در منظومه شمسی نباشد. مسئله، هیچ ارتباطی به مسایل ظاهر و قوانین ظاهر ندارد. چطور اینکه خود آنها هم به شاگردان خودشان می‌گفتند؛ همآقای حدادمی‌فرمودند، هم بنده این مسئله را از خود

مرحوم آقا شنیدم که با یک نفر در مشهد صحبت می‌کردند، من در حیاط بودم، آنها در ایوان نشسته بودند. می‌گفتند: شما هر جای زمین می‌خواهی باش، برای من فرق نمی‌کند، خودت ببین کجا صلاح می‌دانی، هرجای کره زمین می‌خواهی باش، از نظر من تفاوتی نمی‌کند؛ چه همسایه من باشی، چه در آن کشور دورافتاده، آنجا باشی، تفاوتی نمی‌کند.

خب، واقع مسئله هم همینطور است؛ چون ارتباط اولیای خدا، ارتباط فیزیکی و چشمی نیست. ارتباط، ارتباط تلفنی نیست؛ ارتباط، ارتباط سخن گفتن عادی و ظاهری نیست. این ارتباط در حداقل اقلش به مثال و برزخ برمی‌گردد و مثال و برزخ هم که پایین‌ترین مراتبی است که یک ولی خدا از آن اطلاع دارد؛ یعنی همان چیزی که شما و ما در خواب می‌بینیم، بعضی از افراد در مکاشفات می‌بینند. حالا، این هرجا می‌خواهد باشد، چه در همسایه باشد، ارتباط، ارتباط مثالی و برزخی است. حالا، آن ارتباطات بالاتر و ملکوتی که افراد در آن سطح قرار دارند، در مرتبه پایین به آن کاری نداریم. یا اینکه

فرض کنید در کره ماه باشد، در کره مریخ باشد، دور بودن ظاهری دلیل بر دور بودن مثالی و برزخی نیست. به همان مقدار که شخصی که در همسایگی یک مرد بزرگ زندگی می‌کند، بر او اشراف دارد، اگر شخصی در مریخ هم باشد، به همان مقدار آن ولی خدا بر او اشراف دارد. به اندازه سر سوزن هم فرق نمی‌کند؛ چون ارتباط، ارتباط مثالی است. این کره، کره خاکی و دور است، مثال که دور نیست.

مثال: همان حقیقت این عالم است که حقیقت مجرّده است و تجرّدش نسبت به این عالم بیشتر است و به همین جهت، آنجا مشمول تغییر و تحولات زمانی نیست، بلکه آنجا عالم ثابتات هست و اطلاع بر آنجا نیازی به گذشت زمان ندارد. این مسئله به آنجاست.

الان بسیاری از افراد هستند که در همان زمان با مرحوم آقا ارتباط داشتند، اصلًا ایشان را ندیده بودند، در کشورهای خارج بودند. بنده نامه‌هایی را که می‌دادند، پاسخ می‌دادمو اصلًا ایشان را هم ندیده بودند. ولی چون حرکت کرده بودند، خدا هم وسایل

برای هدایت را فراهم کرده بود و ارتباط برقرار شده بود و راه خودشان را می‌رفتند و استفاده هم می‌کردند. یعنی همین‌ها استفاده می‌کنند و الان هم همین است، مطلب تفاوتی نمی‌کند، چون اولیای خدا حیات و ممات ندارند و از این نقطه‌نظر آن ارتباط با پروردگار در این‌جا هم تجلّی می‌کند و اتوماتیک‌وار طلوع می‌کند، بدون اینکه کسی بخواهد اطلاع پیدا کند.

عرض کردم در آن سفر وقتی که ما در کربلا بودیم، بنده از بعضی از مسائلی اطلاع پیدا کردم که برایم روشن شد. البته خب این قضیه از جمله اسرار است، به کسی هم نگفتم و برای من روشن شد که کسی که در این راه بیاید، اصلًا به نحو اتوماتیک چه بخواهد، چه نخواهد در یک جاده و در یک مسیری می‌افتد که هوای او را دارند، نسبت به موانعی که ممکن است برایش پیش بیاید، نسبت به معدّاتی که باید برایش پیش بیاید، نسبت به آنچه را که برای او لازم است و نسبت به آنچه که برای او ضرر دارد، مواظبش هستند. اصلًا اتوماتیک‌وار این کارش وارد سیستم می‌شود. مثل اینکه فرض بکنید که یک

مریضی را که وقتی در یک بیمارستان ببرند، چطور از وقتی که وارد بخش می‌کنند یا وارد اورژانس می‌کنند، این دیگر در سیستم کامپیوتر این بیماریش این به اصطلاح ریپورت معایناتش، آن اوراق برای بیماری و کسالتش همه آنها می‌رود و خودبخود شکل پیدا می‌کند، راه پیدا می‌کند و به آنچه را که باید به سوی آن حرکت بکند، نسبت به آن موقعیتش مشخص می‌شود. خصوصیاتش مشخص می‌شود، وضعیتش مشخص می‌شود؛ چه بیماری‌هایی دارد، چه درمان‌هایی برایش انجام شده، چه داروهایی برایش تجویز شده، به طوری که اگر حتی در یک جای دیگرهم برود، خیلی راحت آن شخص طبیب می‌تواند با فشار دادن دو سه تا دکمه تمام اطلاعاتی که باید از او به دست بیاورد، به دست بیاورد. الان در خیلی از کشورهای پیشرفته، وضعیت بیماری برای همه مشخص است. تا برود فوراً در کامپیوتر این وضعیت بیمار را می‌زنند و نیازی اصلًا به صبحت کردن با او هم ندارد. تمام خصوصیاتش می‌آید؛ در چه سالی؟ در چه بیمارستانی بوده؟ به چه دکتری

مراجعه کرده؟ چه داروهایی برایش تجویز کرده‌اند؟

راه خدا هم همین است؛ یعنی اگر کسی در راه خدا بیاید، کار او، راه او، مسئله‌او، همه چیز او شکل می‌گیرد؛ اگر نباشد، پراکنده است، افکارش این طرف و آن طرف است. ذهنش این طرف و آن طرف است. مسائلی که برای او پیش بیاید، ممکن است مسائل مضر باشد. تلفنی که به او زده می‌شود، شاید تلفن برای او ضرر داشته باشد. تماسی که می‌گیرد، شاید برای او خوب نباشد. جایی که می‌رود، مهمانی که می‌رود، دیدنی که می‌رود، این‌ها همه برای او ضرر داشته باشد. چرا؟ چون در راه نیست، وقتی که در راه نباشد، خدا هم افسار را گردن خودش می‌اندازد و می‌گوید حالا هرکجا می‌خواهی بروی برو، هر کاری می‌خواهی انجام بدهی، بده.

ولی وقتی که یک شخص آمد، نه از این سالک‌های اسمی، سالک‌های اسمی نه، آن فایده ندارد، فقط یک اسم سالک روی او است؛ سالک واقعی. سالکی که تهمت بزند و غیبت بکند و بعد اسمش را ارشاد بگذارد؟ اسمش را راهنما بگذارد؟ آن، سالِک نیست، سالَک است! این‌ها اسماً فقط یک

اسمی را به همراه خود می‌کشند، یک عنوانی را به همراه خود می‌کشند، در واقع خبری نیست و باید رعایت کرد.

آنجااصلًا برای بنده کاملًا مشخص شده، خب، مطالبی که من از مرحوم آقا می‌شنیدم، سابق یعنی قبل از آن دوران، ولی خوب نمی‌توانستم هضم کنم که چطور شخصی که وارد این راه باشد، اصلًا حکم فرزند اولیای خدا را پیدا می‌کند، گرچه ارتباط نَسَبی هم نباشد، هضمش برای بنده خیلی مبهم بود، روشن نبود. من در آن موقع کاملًا اینمسئله را متوجه شدم؛ یعنی بالعیان و بالشهود دیدم که چطور شخصی که در آن طرف دنیا یک یا اللَه می‌گوید، یک مسیحی در آن طرف دنیا توجه به خدا پیدا می‌کند، در دل ولی خدا نقش پیدا می‌کند. یک مسیحی، یک مرد مسیحی، یک زن میسحی، یهودی، هر شخصی، اصلًا عجیب بود؛ یعنی اصلًا یک حساب و کتابی دارد، داستان عجیبی دارد که چطور اصلا این ولی خدا به واسطه ارتباطی که با خدا دارد؛ هر چه که به آنجا وصل می‌شود، از آنجا هم به این‌جا برمی‌گردد؛ یعنی

دو ضلع مثلث در اینجا طی می‌شود. فرض کنید که آن شخص با خدا اتصال پیدا می‌کند و از آنجا می‌آید، در دل آن ولی خدا قرار می‌گیرد. نشسته با آدم صحبت می‌کند، می‌گوید، می‌خندد، ولی آدم چه خبر دارد که در دلش چه دارد می‌گذرد، به چه چیزهایی دارد فکر می‌کند، حالا نه اینکه فکر کند؛ فکر ظاهری، فکر نفسی، خطور نفسی و حضور نفسی که عبارت است از یک قسم حضور که حضور عینی و حضور شهودی است، نه اینکه فقط صورت آن مسئله در ذهن بیاید. این مطلب یک مطلب واضح است.

لذا وقتی که بنده با مرحوم آقا صحبت می‌کردم و گاهی سراغ ایشان می‌رفتم، می‌دیدم این قلمی که در دست ایشان است، این دو تا انگشت‌شان خشک شده، برای ایشان میوه می‌آوردم یا چیزی والده‌مان می‌دادند برای ایشان ببرم، این حیاط می‌آمدم، وقتی که می‌خواستند با دست‌شان، قدرت این که مثلا بخواهد آن تکه سیب یا تکه پرتقال بردارد، نداشت. من به ایشان می‌گفتم آخر آقاجان! یک مقدار شما رعایت بکنید. ایشان می‌فرمودند: اگر من این‌ها را

ننویسم، پس چه کسی می‌خواهد این‌ها را به مردم بگوید؟ چه کسی می‌خواهد به مردم بگوید؟ خب ماشاالله داریم می‌بینیم، ماشاالله داریم حرفها را می‌بینیم. خب اگر من این حرفها را نگویم، چه کسی می‌خواهد این حرفها را به مردم بگوید؟ چه کسی می‌خواهد امام را به مردم معرفی کند؟ چه کسی می‌خواهد پیامبر را به مردم معرفی کند؟ چه کسی می‌خواهد مبدأ و معاد را به مردم معرفی کند؟

یکی از دوستان است که او می‌گفت من در خیلی از مسائل گیج و مبهم بودم. می‌گفت اصلًا نمی‌توانستم خیلی از مطالب را با هم جور کنم. آخه این که داریم می‌بینم چیست؟ این که به ما گفته‌اند چیست؟ نمی‌توانستم این‌ها را با هم چفت و بست کنم؛ چه می‌شود؟ قضیه چطور می‌شود؟ همینطور در حالت گیجی و در حالت گنگی به سر می‌بردم. یک روز یک جا رفته بود، می‌خواستم فلان چیز را برای بچه‌ام بگیرم، یک مرتبه دیدم یک CD در آنجا هست به اسم همین ... گفتم این را هم بگیرم، ما که همه را گرفتیم ایشان مخدّره بسیار با نزاکت و

مواظبی است و اهل علم و اهل درس و اهل معنا است می‌گفت ما این را گرفتیم و رفتیم و اولین چیزی که من، صحبتی که دیدم، دیدم جواب همه سؤالات من در آن هست. لابد مربوط به مرحوم آقا بوده دیگر، همه‌اش را پیدا کرد. دیگر نشستم دیدم همین است. ما تا حالا دنبال همین می‌گشتیم.

خب ببینید این مطالبی را که بزرگان می‌گویند، این مطالب را برای این می‌گویند. آن موقع گفته، سالها پیش، ده‌ها سال پیش، مطلب را گفته، برای چه کسی؟ برای اینکه امروز این خانم بیاید به جای اینکه یک سی دی زبان انگلیسی برای پسرش بگیرد، چشمش می‌افتد و آن را از آنجا برمی‌دارد. می‌گوید ببینیم قضیه چیست؟ نگاه می‌کند، عجب! تمام گمشده‌ها در این پیدا می‌شود، تمام مسائل در این حل می‌شود. مرحوم آقا می‌فرمودند: من این کتاب‌ها و مطالب را برای فلان زن نصرانی و مسیحی در آن طرف دنیا گفتم و می‌نویسم. من نمی‌فهمیدم این حرف‌ها یعنی چه؟ بعد برایمن روشن شد، عجب! ایشان شوخی نکردند. واقعیت را گفتند. اگر آن موقع یک مقدار قابلیت داشتیم و استعدادش را

داشتیم، شاید پرده را هم برمی‌داشتند و می گفتند نگاه کن، این را برای او می‌گویم، برای او، برای او، در دنیا، این در ایتالیا، این در فرانسه، این در آمریکا، این در انگلیس، این برای اینها، اینها، اینها، اینها، اووو .... چه خبره؟ آخرش گفتند: یک کلام به تو بگویم، این کتاب‌های من مقدمه ظهور است، تمام شد. این کتاب‌های من مقدمه ظهور حضرت است. حالا ما با این مسائل شوخی می‌کنیم، با این مسائل برخورد آنچه را که لایق نیست، ما انجام می‌دهیم. وقتی بزرگان می‌گویند بیایید استفاده کنید، چرا اوقاتمان بگذرد به مطالبی که خیلی برای ما مفید نیست و صرفاً دل را به این قضیه خوش کنیم؟ چرا باید به این مسائل بگذرد؟

این مطالبی را که بنده عرض می‌کردم تا به حال و حالا کم و بیش توجه می‌شُد این‌ها مطالبی بود که به خود رفقا و به دوستان بستگی دارد. اگر زمانی ما مشکلی برایمان پیش می‌آید، باید بدانیم که این مشکل ممکن است هزار علّت داشته باشد. اگر زمانی برایمان مسئله‌ای پیدا می‌شود، دگرگونی پیدا

می‌شود، باید بدانیم این به خیلی از چیزها ممکن است برگردد، به خیلی از خصوصیات نفسانی ما ممکن است برگردد. خصوصیاتی که برای خیلی‌ها حل شده، ولی ما هنوز گیر آن مطالب هستیم. ما هنوز در این مسائل، گیر هستیم.

پری‌روزطهران رفته بودم پری‌روز بود، دوسه روز پیش بود فاتحه‌والده یکی از دوستان به رحمت خدا رفته بود، رفته بودیم. مجلس بالای شهر بود. اولًا مسجد آن که شبیه کلیسا بود، بماند، مثل کلیسا درست کرده بودند، به اصطلاح مسجد بود. بعد هم وضع داخلی آن و این‌ها آدم را به یاد همه چیز می‌انداخت غیر از خدا. خب، ما هم تشریف بردیم و مقداری زودتر رفتیم، دیدم چه خبر است! بیا و تماشا کن. ماشاالله پر از آدم‌های کراواتی بود و وضع‌های آن‌چنانی خانم‌هایی که بیرون می‌آیند. من گفتم اینجا عروسی بود یا مجلس فاتحه؟! گفتم ما کجا آمدیم؟ البته آن مجلسی که مربوط به والده دوست ما بود، نبود؛ یعنی مجلس آنها بعد بود. آن‌ها قرار بود بیرون بیایند و بعد این‌ها داخل بروند. منتهی آن‌قدر این فاصله تنگ شده بود که هنوز جمعیت آنها

بودند. دیدیم عین همان وضعیت عروسی است، فقط سیاه تنشان کرده‌اند، هیچ تفاوتی نکرده، هیچ مسئله فرقی نکرده است. گفتیم این چه عزایی است؟! این چه تسلیتی است؟! بیرون می‌آیند و با این و آن می‌خندند. انگار عزیز من! همین مجلس در همین مسجد کلیساگونه که برای آن از دست‌رفته تو ختم گذاشتند، فردا هم برای تو ختم می‌گذارند. اصلًا ما عبرت نمی‌گیریم! ابداً عبرت نمی‌گیریم! البته من یک ربع بیشتر نبودم، بعد از یک‌ربع رفتم و آمدم چون می‌بایستی که به مجلس شب در این‌جا برسیم، مجلس رفقا و دوستان. در همان یک‌ربع، فردی می‌خواند که از طرف صنف فلان تسلیت، از طرف ... یک‌دفعه دیدیم یکی از طرف او آمد که آقا حضرت عالی اسمتان را بفرمایید. گفتم: نیازی به ذکر اسم ما نیست. مقدم جناب آقای فلان را از ... گرامی میداریم. ما آمدیم اینجا عبرت بگیریم یا خود رو نشان بدهیم؟ آمدیم شخصیت خود را اضافه کنیم؟ آمدیم بر انانیت خود اضافه کنیم؟ در مجالس اهل بیت علیهم‌السلام آمدیم، آمدیم از اهل بیت

علیهم‌السلام استفاده کنیم؟ یا لباسمان را به رخ دیگران بکشانیم؟ زیور و آلاتمان را به این و آن نشان بدهیم؟ چه کار می‌خواهیم بکنیم؟ لباس را می‌خواهیم به رخ چه کسی بکشانیم؟ مگر هنر است؟ مگر نداشتن گناه است؟ عیب است؟ که حالا فرض بکنید که کسی چون دارد، لباس کذایی بپوشد، بعد بیاید بگوید من دارم. او هم اگر داشت بهتر از تو می‌خرید، هنر نکردی.

انسانیت خود را به رخ بقیه بکشان، عطوفت خود را به رخ بقیه بکشان، رحمت و محبت خود را به رخ بقیه بکشان، صفا و صمیمت خود را به رخ بقیه بکشان، اتحاد و نوع‌دوستی وحدت و یگانگی و تساوی خود را رخ بقیه بکشان، این‌ها را باید به رخ بقیه کشاند. آن‌وقت شما می‌بینی در این مجالس با چه آرایش‌هایی، چه لباسهایی و با چه کفشهایی، می‌آیند! خیر سرتان با آن مجلس فاتحه آمدنتان، دسته‌های گل آوردند، این خانم آمد، آن خانم رفت، برای این آقا چه کار کردیم، از این بازی‌های مهوِّع، واقعا انسان تهوّع می‌گیرد. ولی نمی‌دانم چرا مردم تهوّع نمی‌گیرند؟ و چرا مردم با این مطالب زنده

هستند؟ زندگی او این‌طور است و اگر نباشد، فلان است ...، اصلًا اگر نباشد، به او برمی‌خورد که چرا اسم مرا در این مجلس نیاوردند؟ خون خون او را می‌خورد که چرا اسم مرا در این مجلس نیاوردند؟ مگر من کمتر از فلانی بودم؟ پلاکارت برای او زدند، چرا برای من نزدند؟ ولی وقتی به من گفت اسم خود را بگو، گفتم نیازی به گفتن اسم من نیست. شعرت را بخوان، این حرف‌ها چیست؟ این مسائل چیست؟

بزرگان آمدند این‌ها را یاد دادند. یک بار با مرحوم آقا رفته بودم مدتی است از یکی از دوستان صمیمی و سابق آقا اطلاع ندارم، إن شاء الله اگر هست که خدا سلامتش بدارد و اگر هم به رحمت خدا رفته، خدا با موالیانش محشور کند همان کسی که ایشان گفتند که ما به اتفاق دو نفر در روح مجرّد در نیمه شعبان از نجف به کربلا پیاده آمدیم، یکی همین بود که نزدیک کربلا کفش خود را به گردنش انداخت و مثل حرّ آمد. مرد معروف و بزرگی بود، اهل علم نبود؛ ولی مرد متشخّص، مراقب و اهل معنا بود خیلی وقت است، او را ندیده‌ام. اتفاقاً خیلی هم

دلم می‌خواهد اگر حیاط دارند ایشان را زیارت کنم دهه محرم در طهران روضه‌داشت.

مرحوم آقا یکی یک دفعه یا دو دفعه از دهه را می‌رفتند. گاهی اوقات در مسجد قائم و گاهی در مسجد لاله زار بود. یک دفعه با مرحوم آقا به مسجد لاله‌زار رفتیم. عصر تاسوعا بود یا عصر روز هفتم بود، آن شخصی که بالای منبر بود؛ صحبت می‌کرد که بزرگان تشریف آوردند و مزین کردند. اما اسم آقا را بلد نبود، فقط در همین حدّ. وقتی که تمام شد و بیرون آمدیم، آمد و گفت: از حضرت عالی خیلی عذر می‌خواهم، بنده اسم شما را نمی‌دانستم، اسم شما چیست؟ قصوری نباشد، تقصیری از جانب بنده نباشد. ایشان فرمودند که لازم نیست اسم مرا بدانید و دیگر هم این مطلب را تکرار نکنید، راجع به بقیه هم این کار را نکنید. خیلی رنگش قرمز شد و یک سری تکان داد. ولی گوش نمی‌دهند. اصلًا زندگی آنها با این امور می‌گذرد، اگر تکرار نکنند، فردا دعوتش نمی‌کنند. این‌که لازم نیست و راجع به دیگران هم نکنید. این دستور، دستور اولیای خداست، دستور بزرگان است.

اما در سایر جاها می‌بینیم عکس این قضیه است. باید اسم ببرند، باید حتماً بگویند خدا بانی فلان و آقای فلان و حاجاتش را بدهد، ذخیره آخرتش بکند. مگر خدا نمی‌داند؟ نیاز به گفتن تو دارد تا گوش‌هایش را باز کند؟ خدا می‌داند چه کسی پول می‌دهد، چه کسی زحمت می‌کشد، چه کسی چای می‌دهد، چه کسی چه می‌دهد. خدا خودش تماشا می‌کند. دنیای مردم این است. دنیای مردم یعنی اعتبار. اولیای خدا آمدند ما را از این اعتبار دربیاورند، بیرون بکشند. شما مثل این مردم نباشید. بروید، همین امروز بروید جاهایی که ختم است‌نگاه کنید، ببینید، اعتبار را ببینید. کسی مرده، عروسی که نیست، طرفش مرده، ببینید چطوری در مجالس می‌آید! آن‌وقت کسی را هم که دعوت می‌کنند، هرچه بیشتر آب و رنگ بدهد، هرچه بیشتر مایه بگذارد، هرچه بیشتر تعریف بکند، بالا و پایین بکند، صاحبان عزا بیشتر خوش‌خوشان شان بشود و بیشتر بگویند: خوب بود، مجلس را خوب اداره کرد. پس، خدا کجا رفت؟ پیغمبر صلی اللَه علیه و آله ما، امام

حسین علیه السلام کجا رفت؟ این‌ها کجا رفتند؟ امام زمان علیه السلام کجا رفت؟ این‌ها مسائل اعتباری است. این‌ها دنیا است. پنجاه تا دوربین، یکی از آن طرف، یکی از این طرف، این را بیندازد، آن را بیندازد، بالا، پایین، که یعنی چه بشود؟

عرض کردم مجلسی رفته بودم، مجلس یکی از آقایان طهران که فوت کرده بود، خدا اورا بیامرزد. آدم بدی نبود، ساده بود. مجلس روضه‌ای بود، عصر عاشورا رفتیم. سالی یک‌بار به دیدنش می‌رفتم، چون حقّ استادی هم به گردن من داشت. می‌رفتم، خوشحال می‌شد. ما روضه رفتیم. بعد دیدیم آنجا که کنار دیوار است، همه آقایان علما نشستند، گفتیم چرا بی‌خود باعث زحمت بشویم، رفتیم در جمعیت نشستیم. آمدند گفتند: آقا بفرمایید، گفتم همین‌جا خوب است،. بعد شروع کردند. منبری هم اتفاقاً منبری خوبی بود، خوب داشت گریه می‌آورد و گرم می‌کرد. یک‌دفعه یک نفر با یکی از این دوربین‌های دو متر و نیمی آمد. یکی یکی عکس از این آقایان می‌گرفت، اصلًا مجلس را خراب کردند. آخر با امام حسین علیه‌السلام هم بازی می‌کنید! وقتی که

چایی می‌دهید، می‌توانید این قُبُل منقلتان، این بشکه‌تان را بچرخانید. آخر این چیست؟ دارد روضه وداع را می‌خواند، روضه حضرت زینب را می‌خواند. آنها هم که داشتند گریه می‌کردند، سرشان را می‌آوردند بالا که ما هم هستیم. این‌ها چیست؟ اعتبار است. امام حسین علیه‌السلام چه می‌شود؟ از امام حسین علیه‌السلام هم استفاده ابزاری می‌کنیم؟ فضای مجلس خراب شد. وقتی که تمام کردند، من بلند شدم آمدم. چه کسی می‌نشیند، وقتی از امام حسین علیه‌السلام خبری نیست. بنشینیم چکار کنم؟ خب ما را هم دید، خوشحال هم شد. در این مجالس از خدا خبری نیست. از امام زمان علیه‌السلام خبری نیست. در صحبت‌های ما خبری نیست. همه اعتبار است، همه فلان است. نگاه کنید ببینید در صحبت‌های ما چه جمعیتی آمده، جمعیت اعتبار است. اگر فردایی نیایند، می‌گویند این مردم تحت تأثیر بعضی از چیزها قرار گرفته‌اند. اگر بیایند، تحت تأثیر قرار نگرفتند! اگر رأی بدهند.

یک بنده خدایی که نفر اول در چیزی شده بود،

خودم از او شنیدم که می‌گفت‌دل رسول اللَه صلی اللَه علیه و آله را شما شاد کردید؛ چون تو نفر اول شدی، رسول اللَه صلی اللَه علیه‌و آله شاد شد؟ ولی چند سال بعد که آن طرف آب نرفت، می‌گفت نه، استقبال خوبی نبود. حتماً تو باید چیز بشوی؟ این‌ها چیست؟ بازی است، بازی با دین و پیوستن به دنیا به بهانه دین است. دل رسول اللَه صلی اللَه علیه و آله را شاد کردی؟ بگو دل مشتی غضنفر را شاد کردی، چرا پیغمبر صلی اللَه علیه و آله را جلو می‌کشی؟ چرا رسول اللَه صلی اللَه علیه و آله را جلو می‌کشیم؟ چرا امیرالمؤمنین علیه‌السلام را جلو می‌کشیم؟ چرا امام زمان علیه‌السلام را جلو می‌کشیم؟ امروز دل امام زمان شاد شد، بله، خب، اگر امروز شاد شد، سال بعد دل امام زمان خون است دیگر، اگر امروز شاد شد. چه شد دل امام زمان با این‌ها شاد شده است؟ بازی با دین، بازی با امام حسین علیه‌السلام، تشکیل مجالس به اسم امام حسین علیه‌السلام، تشکیل هیئات به اسم امام حسین علیه‌السلام، در آنها چیست؟ آخر آنها چه چیزی درمی‌آید؟ توجه کردید. شیطان خوب می‌آید؛ از

لابه‌لا، یواش چنان زیرکانه، چنان موزیانه، چنان با ظرافت می‌آید و جلو می‌آید و جا باز می‌کند و کار را توجیه می‌کند و عمل انسان را توجیه می‌کند و انسان اقدام می‌کند و یک‌دفعه می‌بیند عجب! چه کلاهی سرش رفت. ده سال گذشت و ده سال خلاف می‌رفته است. تازه اگر خدا دستش را بگیرد. یک‌دفعه هم ممکن است دیگه برود (بمیرد).

مسیر اولیای خدا و مسیر اهل معرفت، بیرون آوردن انسان از اعتبارات است، از مجازها است. از این امور دست و پاگیر است؛ اموری که فکر و ذهن انسان را مشوّش می‌کند و انسان را به اضطراب می‌اندازد و انسان دائماً در حال تشویش می‌گذراند. شما نگاه کنید به مردم، اوضاع وضعیت، چه می‌خواهد بشود؟ اما آن کسی که دل خود را به جای دیگر سپرده، دل خود را به خدا سپرده، آن وقت شب و روزش را می‌گذراند، هرچه بخواهد بشود، می‌شود. من (خنده کوتاه) راحت خوابم را می‌کنم، آنچه که بخواهد بشود می‌شود. کار هم که به دست من نیست که بخواهم کم و زیاد بکنم. نه، کار به

دست از ما بهتران است و ما هم که خود را به خدا سپرده‌ایم. این مسیر مسیری است که به انسان فهم و شعور می‌دهد و به انسان در همه ابعاد زندگی ادراک می‌دهد و انسان را بیرون می‌آورد.

آنچه که بنده مخصوصاً نسبت به مخدّرات درصددش بودم، توجه به این نکته بود که اذهان را از توجه به ظاهر و توجه به مطالب چشمگیر خارج کنم. مخدّرات تبعاً با چنین مطالبی بیشتر برخورد می‌کنند. اعتبارات، مجازها، مسائلی که به اسم دین به عنوان یک واقعیت مطرح می‌شوند، قضایایی که به این عنوان ممکن است مطرح بشود و انسان آنها را واقعیت بپندارد، این‌ها چیزهایی است که انسان باید به آنها توجه کند. البته همان‌طور که یکی دو شب پیش عرض کردم، راه مرحوم آقا با دوستانشان به دو طریق بود؛ طریق اول مسائل مهم و مسائل اساسی که عدم توجه به آنها برای ارتباط، در حکم خط قرمز بود و بسیاری از افراد از این خط قرمز عبور کردند و موجب قطع رابطه با ایشان شدند؛ و این در وهله اول. و اما در وهله دوم مطالبی بود که از این مطالب خود شخص استفاده می‌کرد؛ یعنی

هرچه بیشتر این‌ها را به کار می‌بست، خودش از این‌ها بیشتر بهره می‌برد و بیشتر استفاده می‌کرد و تبعاً زمینه برای رشد را خودش فراهم می‌کرد. خدا هم که کمک می‌کند و انسان را از این مسائل و از این مطالب عبور می‌دهد.

خصوصیتی که بنده در پی آن هستم این است که آنچه که بنده در زندگی شخصی خودم با این افراد، این بزرگان تجربه کردم، آنها را به رفقا منتقل کنم. تبعاً برای همه، این مسئله جای حرکت دارد. وقتی که می‌گویم شرکت در فلان مجلس ضرورتی ندارد بعضی‌ها می‌خواهند این مجالس را بگیرند، اشکالی ندارد. در زمان ایشان هم تشکیل بعضی از مجالس بوده است حالا اگر یکی نمی‌رفت یا حالش اقتضا نمی‌کرد، نباید پشت سرش حرف زد و صحبت کرد که چون فلانی نمی‌آید، پس ولایتش کم است، تبرّی‌اش کم است. وقتی که فلان افراد شرکت می‌کنند، تو چرا شرکت نمی‌کنی؟ خب نمی‌خواهد، حالش اقتضا نمی‌کند. بقیه می‌توانند بروند طبق موازین و طبق شرایع باشند، خوب است، اشکال هم

ندارد. خیلی هم مناسب است. باید انسان این مطالب را نسبت به افراد رعایت کند.

ببینید این که می‌گوییم می‌خواهیم خارج بشویم و اذهان را خارج کنیم، برای همین است. یک مجلسی هست. خب در این مجلس از شخصی دعوت می‌کند. خب، حتماً الزامی نیست افراد شرکت کنند؛ می‌توانند بیایند، می‌توانند نیایند. هر کس آمد، بسیار خب، قدمش روی چشم، هر کس هم نیامد، خب نیامد. شاید سرش درد می‌کند، مانع داشته، حالش اقتضا نمی‌کرده است. تا به حال اتفاق نیفتاده بنده، رفقا و دوستان را به مجلس در اینجا و چه مجالس دیگری دعوت کنم و اگر یکی نیامد، بگویم چرا نیامدی؟ اصلًا توقع ندارم. فقط یک اعلان است؛ مثلًا یک چنین مطلبی هست، چنین مجلسی هست، اگر مانعی نداشتید، تشریف بیاورید. یک نفر از افراد به من گفت: آقا در این مجالس عنوان شما این قضیه مال سه سال پیش، قبل از این که عنوان به آن کیفیت تعطیل بشود، به این وضعیت فعلی برگردد که چقدر خوب شد که این قضیه اتفاق افتاد، ما آن زمان‌ها واقعاً مصیبتی داشتیم به من گفت آقا آمدن به

مجلس شما حتماً الزامی است؟ خب آدم نوارها را هم می‌تواند گوش بدهد. گفتم نه، الزامی نیست، ولی اگر چیزی هم گیرت نیامد، به من هم اعتراض نکن. الزامی نیست، بله، می‌توانی سی دی را بگذاری در ماشین، وقتی به دفترت یا فلان جا می‌روی و گوش بدهی. اشکالی ندارد، انسان نسبت به بعضی مطالب اطلاع پیدا می‌کند، ولی خدا هم چکار می‌کند؟ خدا می‌بیند چقدر مایه گذاشتی؟ آیا این‌که می‌گویی سی‌دی‌اش را گوش می‌دهم به جای آمدن به قم و تشرّف به حرم حضرت معصومه علیهاالسلام اوّل تشرف، اوّل زیارت، تشرّف به حضرت معصومه علیهاالسلام و بعد آمدن با آن کسی که می‌گوید یک دو سه ساعتی روز جمعه وقت پیدا کردم و به کارهای دیگر بپردازم، خدا این را به یک حساب می‌گذارد، خیلی فرق می‌کند.

بالاخره تو هم این مطلب را می‌شنوی؛ چه با صحبت، چه با سی‌دی، چه با آنلاین، اینترنت، خیلی‌ها الان این مجلس ما را آنلاین می‌شنوند، می‌شنوی، ولی تفاوتش چیست؟ الان آن طرف دنیا

هم دارند این مجلس را می‌بینند، می‌شنوند، مطالب را الان می‌شنوند. آنها تقصیری ندارند، مسئله تفاوت دارد. ولی اگر کسی مثلًا مجلس دیگری که مربوط به غیر از این مخدّرات است و آن کسی که می‌آید و علاقه دارد و بیاید و در این حال و هوا خودش را قرار بدهد، تا آن کسی که می‌گوید خب حالا سی‌دی اش را می‌توانیم گوش بدهیم، خدا هم به همان مقدار با تو معامله می‌کند. وقتی سی‌دی را می‌گذاری گوش بدهی، چیز دیگری در تو فرو نمی‌رود، در قلب تو چیز دیگری فرو نمی‌رود، در نفس تو چیزی دیگری فرو نمی‌رود. فرو رفتن آن با آمدن است، ممکن است هر کسی نتواند، شخصی نمی‌تواند، آن تکلیفش دیگر است.

خلاصه، آنجا نگاه می‌کنند ببینند چقدر برای کارت، برای راهت مایه گذاشتی؟ چقدر حال و هوا را داری؟ آیا مصاحبت با دوستانت برایتو اهمیت بیشتر دارد یا دعوت به بعضی از جاها؟ ملائکه خوب می‌فهمند. خوب نگاه می‌کنند. خوب این حساب را می‌رسند. ما دوربینی که این‌طور عکسبرداری بکند، نداریم. این دوربین‌هایی که عکس برمی‌دارند، خیلی

هنر داشته باشد و شفاف باشد، فقط همین ظاهر ما و صحبت‌های ما را بگیرند. آن دوربینی که بیاید این تو را بردارد، ملائکه چپ و راست هستند. آنها فقط این را برمی‌دارند که در دل چه خبر است، به همان مقدار هم تزریق می‌کنند. یکی همان روز جمعه در او شوق پیدا می‌شود که بلند شود بیاید، یکی شب جمعه، یکی شب پنجشنبه، یکی از این مجلس عنوان آرزو می‌کشد تا مجلس عنوان دیگر که چه وقت می‌شود بیاید. در تمام این دو هفته، سه هفته، دلش اینجاست. این‌ها همه فرق می‌کند، تفاوت دارد، والله تفاوت دارد. بنده دارم قسم جلاله می‌خورم که به هر مقدار پول بدهید آش می‌گیرید. مسئله این است، قضیه این است.

در زمان آقای انصاری در همدان خیلی سرد بود. یکی از رفقا آقای بیات می‌گفت: من برای آمدن به مجلس آقای انصاری در صبح جمعه بود یا صبح یکشنبه، نمی‌دانم، یکشنبه نبود آن روضه مرحوم آقای سبزواری بود اصلًا وقتی که در روز می‌رفتم بازار، مدام در این فکر بودم که جلسه بعدی چه وقت

می‌آید؛ یعنی اینطوری کاری می‌کردم. بعد وقتی ایشان می‌آمد و صحبت می‌کرد، حرف‌ها را می‌خوردم. خب، نتیجه‌اش را هم می‌دید و مشخص بود. در حالی که یکی دیگر هم بود، به زور از خواب بیدارش می‌کردندکه برویم. می‌گفت: هوا سرده، نگاهی به بیرون می‌کرد که چقدر برف آمده. می‌گفت: نگاه کن چقدر برف آمده، می‌گفت: خجالت بکش! آقای انصاری به خاطر ما می‌آید اسم نمی‌برم بالاخره به زور می‌آمد. نتیجه‌اش چه بود؟ هیچ، انگار رفته یک فیلم تماشا کرده آمده، به زور نتیجه ندارد.

او می‌گفت: قبل از اذان صبح که ما در خانه بودیم، آقای بیات اولین شخصی بود که در این برف‌ها که نیم متر تا زانو در برف فرو می‌رفتیم، جای پای او پیدا بود. رفقا که می‌آمدند می‌فهمیدند، می‌گفتند: این جای پای آقای بیات است. کسی به جز ایشان نیامده بود.

می‌گفت: می‌رفتم، در خانه را می‌بوسیدم؛ این‌جا خانه‌ای است که ولی خدا می‌خواهد صحبت کند. بله! این‌ها حساب است. من این‌ها را از مرحوم پدرم

دیده‌ام، حالا مرحوم آقای بیات که جای خود دارد. انسان نتیجه‌اش را می‌برد، فایده‌اش را می‌برد، آثارش برای او پیدا می‌شود. کسی که فقط از این صحبت‌ها به عنوان سی‌دی که آن هم در ماشین بگذاریم و استفاده کنیم، همین است؛ آقای فلان درس اخلاق می‌گوید، آقای فلان هم می‌گوید، آقای فلان هم می‌گوید، طهرانی هم می‌گوید، این هم یکی مثل آنها، شایدآنها بهتر بگویند. این مطلب مطلبی بود که من امروز می‌خواستم خدمت رفقا عرض کنم که این‌ها همه‌اش حساب شده است.

وقتی که می‌گویم زن با مرد صحبت نکند، اس ام اس برای مرد نفرستد، برای چیست؟ خب یک چیزی می‌دانم که می‌گویم. نه، مثلًا ما با فلان کس حرف می‌زنیم، اصلًا مسئله‌ای هم نیست، مگر چه می‌خواهد بشود؟ یک تأثیری می‌گذارد که دیگر شمای قبل از صحبت نیستید. چرا می‌گویم؟ وقتی کهرفقا قبلًا گفته بودم می‌خواهند با زن صحبت کنند نباید برخورد کنند، بعد یکی رفته گفته من استثنا هستم، چه کسی گفته شما استثنا هستید؟ مگر بنده

گفتم شما استثنا هستید؟ چرا باید این حرف‌های خلاف باشد. آن وقت از ما ببینند، بگویند این آقا که این آقا را فرستاده، دارد می‌گوید من استثنا هستم. بعد آن حرف‌مرا نگاه کنند، به تناقض بیفتند، به گیجی بیفتند، پاسخگو کیست؟ هیچ نباید اینطور باشد. بنده که این مطالب را عرض می‌کنم می‌دانم که مرحوم آقا راجع به این قضیه چه چیزها گفته‌اند. چه تجربه‌هایی آن زمان داشتیم و چه تجربه‌هایی بعد از فوت ایشان برای ما پیش آمد که ما آن دستور اسلام را می‌گوییم انجام دهید.

الآن به من چه مربوط است که در فلان کنفرانس و فلان سمینار زن‌ها هستند، یک مرد دارد حرف می‌زند یا زنی دارد حرف می‌زند، دو تا آخوند نشستند صاف در چشم و ابروهایش فوکوس و زوم کرده‌اند یا چه کار کرده‌اند، من چه می‌دانم. آنها بروند پاسخ خود را بدهند. مثل اینکه چندی پیش یک شیخی رفته بود نمی‌دانم شیخ بود چه کسی بود رفته بود گفته بود اهل علم مثل طبیب می‌مانند، با صدا قرآن بخوانید، با صدا، قشنگ بخوانید. گفتم: خب بگویید ترانه و تصنیف هم برایتان بخوانند؛

برای اهل علم اشکال ندارد، اهل علم اصلًا فرق می‌کنند، از کره ماه آمده‌اند. خصوصیاتشان اصلًا تفاوت دارد، سایکلوژیشان تفاوت دارد، فرق می‌کند. همه یکی هستند، هیچ تفاوتی ندارد. پزشک همین گونه است، مهندس همین گونه است، تاجر همین گونه است، اهل علم هم همین گونه هستند، مجتهد همین گونه است، مرجع هم همین گونه است. همین هستیم.

آن سلمان بود که فرق می‌کرد؛ سلمان نه مرجع بود و نه مهندس و پزشک و فلان بود، انسان بود، رسیده بود، از نفس گذشته بود. برایش فرق نمی‌کرد که صحبت بکند یا نکند. اما برای بنده که می‌بینیم فرق می‌کند، در خودم تفاوت می‌بینم، نبینم هم بخواهم یا نخواهم طور دیگری می‌شود. چطور وقتی که می‌گوییم فلان مجلس هست، می‌گویید نه، می‌شود ما را به آنجا بفرستید، چه شد؟ مال چیست؟ مگر شما برای خدا نمی‌خواهید بروید؟ خب برو آنجا، قضیه چیه؟ بعضی‌ها می‌گویند که فقط جوابمان را شما می‌دانید. گفتم نه آقا، هزار نفر مثل

شما هستند، تو برو کار خودت را بکن. قضیه چیست؟ همه ما گیر هستیم، همه ما می‌لنگیم، مگر در همین حوزه علمیه عکس بعضی‌ها را به در و دیوار نزدند و گفتند این‌ها چه کارهایی انجام دادند. از افرادی که این‌ها معمم بودند، مجتهد بودند، رساله عملیه داشتند، کارشان به دادگاه کشید، برای هم خط و نشین کشیدند. همان اوایل انقلاب و دو سه سال اول انقلاب مگر نبودند. این‌ها چند ساله بودند، جوانبیست ساله بودند یا پیرمرد شصت ساله؟ شما فکر کردید شیطان فقط سراغ پانزده، بیست ساله‌ها می‌رود؟ نه، همه جا هست، همه این حرف‌ها هست، این مسائل هست.

چرا حضرت زهرا علیهاالسلام می‌فرماید: بهترین زن آن زنی است که نه مردی او را ببیند و نه او مردی را؟ این حرف‌ها، برای آن زمان است، این مطالب برای آنجا است، الان دیگر این حرف‌ها نیست، الان دیگر جای این حرف‌ها نیست. الان کجا انسان می‌تواند زن پیدا کند؟ مگر در زمان حضرت زهرا علیهاالسلام، معلم زن بود که مربوط به آن زمان است؟ در زمان حضرت زهرا علیهاالسلام چند تا

معلم زن در مدینه سراغ داریم؟ چرا تهمت به ائمه می‌زنید؟ چرا آنچه را که هست، تحریف می‌کنید؟ نه، الان رشد پیدا کرده‌اند. پس رشد پیدا کردند. الان خانم‌ها رشد پیدا کردند. مغز آنها بزرگ شده است. الان مردها رشد پیدا کردند، آنها چیزی‌شان نمی‌شود، طفلکی‌ها! صد رحمت به همان رشد آن موقع! به شما می‌گوییم چه رشدی پیدا کرده‌اند.

و اگر من ننویسم، همین خانم روز قیامت جلوی پدر من، جلوی مرا می‌گیرد که فلانی، من که قابل بودم برای این‌که به این حرف عمل کنم، من که لیاقت داشتم برای این‌که به این مسئله ترتیب اثر بدهم، چرا مرا محروم کردی؟ آن‌وقت من چه جوابی دارم که بگویم؟ بگویم که اگر من می‌نوشتم، آنها مسخره می‌کردند؟ بگوید مگر من برای آنها زنده هستم که تو می‌خواهی به خاطر آنها مرا محروم کنی؟ به خاطر یک مشت لات که نمی‌آیند یک مشت عاقل را محروم کنند. به قول معروف: این‌ها که به خاطر یک بوته‌خوار که در باغ را نمی‌بندند! این برای این است.

قرآن برای کیست؟ قرآن هم برای کسی است که گوش بدهد، برای کسی است که بخواهد عمل کند. قرآن برای این است. اما راجع به بقیه افراد؟ نه خیر، اصلًا کسی لای قرآن را بازنکند، نکند. این‌ها مطالبی است که اقتضا می‌کرد بنده راجع به این مسئله عرض بکنم.

صحبت به درازا کشید، چند دقیقه‌ای هم به این مسائل بپردازیم. ماه محرم در پیش است. دیشب صحبت طول کشید، بنده نتوانستم این مطلب را به رفقا عرض کنم. ماه محرم و صفر، ماه عزاداری است. ماه مصیبت اهل بیت‌علیهم‌السلام است. و به طور کلی تبعاً حال و هوای انسان هم در این یکی دو ماه فرق می‌کند، تفاوت می‌کند و به سمت حال حزن می‌رود. از مطالبی که ما از تجربه و سخنان بزرگان دریافتیم، یکی این است که منزل باید در این دو ماه با سایر ایام تفاوت داشته باشد. آثاری از حزن و آثاری از این مصیبت باید مشهود باشد. اما نه به مقداری که چشم را بزند و برای انسان حالت قبض بیاورد. مخصوصا برای بچه‌ها که بیشتر تحت تأثیر واقع می‌شوند. سیاهی برای بچه خوب نیست؛ باید

مقدار کمی باشد.

همین قدر که حال و هوا مقداری تغییر پیدا کند که افرادی که وارد می‌شوند، بدانند که نسبت به این مسئله، انسان اهتمام ورزیده است، به این مصیبت احترام گذاشته شده است. اما همه جا را سیاه‌پوش کردن اصلًا و اصلًا مورد نظر بزرگان و مورد تأیید آنها نبوده است و بلکه وارد شدن در چنین فضایی، انسان را به پایین می‌کشاند. ممکن است انسان وارد شود ببیند همه جا سیاه است، برود در فضای این سیاهی‌ها، ولی پایین رفته، بالا نرفته است. ممکن است برای او حال حزن پیدا بشود، عجب! چه حال و هوایی دارد، اسامی امام حسین علیه‌السلام و بیرق و پرچم و نوشته‌جات و اشعار و این‌ها چقدر چیز است. ولی این‌ها همه احساس است، درونش و خودش را در این فضا ول داده است، به عبارت دیگر، در این فضا، جوّگیر شده است. این مخالف با سلوک است، این مخالف با روش است، این را که عرض کردم، قضیه این است. باید انسان برای سیدالشهدا علیه‌السلام عزاداری کند. اگر عزاداری

نکند، عمرش بر باد رفته است. عزاداری بر سیدالشهدا علیه‌السلام، وارد آن فضای سیدالشهدا علیه‌السلام شدن، خود را در آن حریم قرار دادن، نزدیک شدن، تمام این‌ها وسایل جلب رحمت پرورگار است که مثل آب می‌آید و این زنگارها و این مسائل را می‌شوید و می‌رود و دل انسان را پاک می‌کند.

اما نباید نفس خود را جوّگیر کند و در یک فضای احساساتی و یک فضای جوّگیر شده و کاریزماتیسم بخواهد این عزاداری را این‌گونه انجام بدهد؛ این غلط است، این صحیح نیست، به این کیفیت. اما روضه‌خواندن اشکالی ندارد. انسان در منزلش روضه بگذارد. حتی مرحوم آقا به ما توصیه می‌کردند ماهی یک بار در منزل خود یا هر خانه‌ای روضه بخوانید. الحمدلله اینجا روضه و مجلس هست.

اما آن منازلی که روضه ندارند ... خدا بیامرزد مشتی اکبری بود، این روضه‌خوان بود و می‌آمد در مسجد و این‌ها روضه می‌خواند. مرحوم آقا گاهی اوقات وقتی که مشهد رفته بودند؛ می‌گفتند بیاید حتی در منزل بخواند، یادم هست در مشهد می‌آمد.

هر وقت می‌آمد، او را می‌آوردند، نابینا هم بود؛ یعنی نابینایی مادرزادی داشت یا شبه مادرزادی. و در اندرونی می‌آمد، و ایشان همه را جمع می‌کردند؛ والده ما بودند و خواهرها و هر کس که بالاخره در آن منزل بود می‌گفتند بیایند بنشینند. گاهی اوقات پنج، شش نفر بودیم، هفت، هشت نفر بودیم، بچه‌ها و این‌ها می‌آمدند و ایشان یک روضه می‌خواند و اصلًامشخص بود که حال و هوای منزل عوض شده است، فرق کرده است. خب، ذکر امام حسین علیه‌السلام همین است، ذکر امام حسین علیه‌السلام، حال و هوا را عوض می‌کند. ولی حال و هوا را باید در مسیر اصلاح باطن عوض بکند نه این‌که حال و هوا را عوض کند، انسان را جوّگیر کند و برود در یک فضایی و بزند توی سرش و فلان و اصلًا نمی‌فهمد می‌خواهد چکار بکند. این غلط است، صحیح نیست. به این کیفیت صحیح نیست. به این کیفیت صد سال هم روضه بخوانیم، یک سانت حرکت نمی‌کنیم.

هر چیزی حساب دارد. باید مجلس، سیاهی‌اش

به مقدار دلگیری نباشد، باید فضا، فضای روشنی باشد. این‌ها همه تأثیر دارد. در این فضا است که ملائکه می‌آیند و نازل می‌شوند و رحمت خود را می‌آورند. آن طرف باشد، بعداً برای انسان مشکلاتی پیدا می‌شود، مشکلات راه پیدا می‌شود، انسان باید در منزل یک همچنین وضعیتی ایجاد کند. شیرینی، آجیل، گز، سوهان، این‌ها را دیگر در این یکی دو ماه بردارد. اگر از میهمان می‌خواهد پذیرایی کند؛ پذیرایی با میوه باشد، اشکالی ندارد. ولی با این چیزها که جنبه تفنّن دارد و به اصطلاح در عرف به عنوان تنوّع تلقی می‌شود، انسان باید دوری کند.

و اما یکی از مطالبی که سؤال کردند، راجع به برنامه عقد است. عقد اشکال ندارد، صیغه عقد خواندن اشکال ندارد، حتی عروسی هم اشکال ندارد، منتهی شادی نباید باشد؛ دست زدن و مراسم و این‌ها که عادی است، نباید باشد و شیرینی و این‌ها نباید باشد. خب، انسان با حلوایی، با خرمایی، چیزی می‌تواند. اما خود عقد هیچ اشکالی ندارد، به هیچ وجه هم اشکال ندارد، به اندازه سر سوزن این عقد حتی با عقد شب تولد امام هم فرق نمی‌کند؛

چون عبادت است، عبادت هم که دیگر فرق نمی‌کند. شما نماز را امشب بخوانید یا فردا شب، هر دو نماز است. شادی کردن غلط است، شیرینی خوردن غلط است. این‌ها غلط است. عروسی هم اشکال ندارد. آن هم در این مسئله باز تفاوتی ندارد. این‌هم یکی دیگر از مطالب بود.

مطلب دیگر، رفتن به این مجالس روضه و این‌ها است که بنده عرض کردم که بهتر است مجالس در روز باشد نه در شب. اما خب، به خاطر این‌که ممکن است افراد کار داشته باشند، این دهه محرم و دهه آخر ماه صفر، حالا شب هم باشد، اشکالی ندارد. خیلی سخت نمی‌شود بگیریم. به طوری که خود مرحوم آقا هم راجع به این‌ها سخت نمی‌گرفتند. و رفتن خانم‌ها هم بلامانع است، منتهی توجه داشته باشند سرو صدا نکنند، صحبت نکنند و از مطالبی که گفته می‌شود، استفاده بشود.

همان‌طوری که عرض کردم مطلب دیگر، این است که گوینده باید در مخاطب با خانم نباشد؛ نه او آنها را ببیند و نه آنها او را ببینند. باید به نحوی باشد

که این مسئله هم مورد رعایت قرار بگیرد.

خب، این‌ها مطالبی بود که مقداری هم صحبت به درازا کشید. حالا اگر سؤالاتی هست، بفرمایید که تا چند دقیقه‌ای که می‌توانم به این مسائل پاسخ بدهم.

بله، یکی از مخدّرات ظاهراً از مخدّرات کرج هستند، منتهی خب، چون آنها هم به این سخنان دسترسی دارند، لذا من حیث المجموع گفته می‌شود.

سؤالات

سوال: گفته می‌شود غسل جمعه را روز پنجشنبه و روز شنبه رجائاً هم می‌شود انجام داد، درست است؟

جواب: غسل پنجشنبه و شنبه رجائاً نیست، اگر کسی نمی‌تواند در جمعه غسل کند، در روز پنجشنبه، عصر پنجشنبه به جای فردا می‌شود غسل بکند. و اما از جمعه به بعد، این غسل قضا به حساب می‌آید و انسان باید وضو هم بگیرد.

سوال: آیا در این صورت هم به شرط صحّت، کفایت از وضو می‌کند؟

جواب: نه خیر، باید در این صورت وضو گرفته بشود.

سوال: به ما گفته شده که اگر هنگام نماز زنگ خانه را زدند و کسی در منزل نبود، می‌توانید بدون این‌که پشت به قبله کنید، در را باز کرده، سر نماز برگردید؟

جواب: درست است، البته اگر احتمال بدهیم شخصی که زنگ زده، فردی است که آمدنش اهمیت دارد؛ یا بچه پشت در است یا این‌که ... ما می‌توانیم این کار را انجام بدهیم. ولی اگر نه، فرض کنید احتمال می‌دهید که کسی است که دو دقیقه دیگر هم می‌تواند بایستد، نباید این کار انجام بشود.

سوال: شخصی در تلویزیون گفت می‌توانید نیت نماز را به دو رکعتی برگردانید و زود سلام دهید و در را باز کنید و ...

جواب: نه خیر! نمی‌شود. انسان باید بداند که آن فرد، فردی است که اهمیت دارد و مهم است؛ حالا بچه کوچک است یا مثلًا مریض است یا شخصی است که مهم است؛ از جایی آمده، نه این‌که یک فرد

عادی باشد که مثلًا احتمال می‌دهد بایستد، دو دقیقه دیگر صبر می‌کند که در این صورت باید نماز را بخواند. انسان، نماز را به همین کیفیت نمی‌تواند باطل بکند.

سوال: گفته می‌شود هنگام قرار دادن ظرف آب یا غذا اگر بسم اللَه الرحمن الرحیم بگوییم، دیگر شیطان قدرت انجام این کار را ندارد، درست است؟ آیا ظرفی که درب آن باز مانده، باید آب کشیده شود، ظرف‌هایی که در یخچال است، مثل ظرف ماست، دچار این مشکل می‌شود، برای چه مدّت؟

جواب: نه! ظرفی که در یخچال هست، این دیگر «درش باز بوده» ندارد. این ظرف بیرون است، در هوای آزاد است و در معرض میکروب است، به خاطر این گفته‌اند روی آن را بپوشانید و بسم اللَه الرحمن الرحیم هم بگویید خوب است، ولیکن این از کثیف بودن و میکروب جلوگیری نمی‌کند.

سوال: بخار حمام که به صورت قطره آب از سقف می‌چکد، در صورتی که بچه از آنها استفاده کرده باشد، پاک است؟

جواب: بله! پاک است.

سوال: اعمالی که انجام می‌دهیم مثل خواندن قرآن روزانه یا انا انزلنا در روز و شب‌های جمعه، آیا می‌توانیم به اموات هدیه کنیم؟

جواب: نه! نیازی به هدیه به اموات ندارد. ایشان بهره‌اش را می‌گیرند.

سوال: در صورتی که خود و فرزند خردسالمان اجباراً با شخصی که غسلش را به تأخیر انداخته، ارتباط داشته باشیم، آیا راهی برای جلوگیری از تأثیر سوء آن وجود دارد؟

جواب: بنده متوجه این سؤال نشدم که ارتباط داشته باشیم یعنی چه؟ البته خب، اگر منظور این است که چیز باشد ... باید وضو گرفت. حالا اگر شخصی بخواهد غسلش را به تأخیر بیندازد چه مرد، چه زن ونمی‌تواند غسل کند؛ باید وضو بگیرد که این باز تا حدودی از تأثیرش کم کند.

سوال: حقیر گاهی نماز مغرب و عشا را بلند می‌خوانم تا فرزندم به صورت غیر مستقیم بیاموزد، این شرک محسوب می‌شود؟

جواب: نه! اشکالی ندارد.

سوال: به هنگام دعا برای چهل مؤمن، بیشتر اقوام و آشنایانی که دچار مشکل هستند، یا بعضاً گمراه هستند، در نماز به فکرم می‌آید؟

جواب: نه! این اشکال ندارد. انسان برای مؤمنین و برای آنها هم دعا بکند. ایراد ندارد.

سوال: آیا سالک مجاز به استفاده از اذکار، ادعیه و آیاتی که از قرآن برای رفع مشکلات در برخی موارد ذکر شده استمی‌باشد؟

جواب: در هر کتاب نه، آن چیزهایی که از مرحوم آقا نقل شده، در همین مطلع انوار یا در روح مجرّد اشکال ندارد. ولیکن در این‌گونه موارد راجع به کتب، خیلی مسائل نقل شده و آنها اثرات سوء ایجاد می‌کنند، حتی ممکن است یک اشکال را برطرف کنند و یک اشکال بدتر پیدا بشود که آن برطرف نشود.

سوال: در زندگی روزمره آیا همین که تشخیص می‌دهیم انجام کاری درست است و آن را انجام می‌دهیم، کافی است با توجه به سخن شما که حتی شخص یهودی که با عیالش صادق باشد، با پیامبر است یا باید برای انجام کار، نیت وقرب پروردگار را

بکنیم؟

جواب: نه! قرب پروردگار همین است که شما کارتان صحیح باشد. لازم نیست هر عملی که می‌کنید، رو به قبله بایستید و قلبتان را متوجه کنید.

سوال: تهیه کتاب المراقبات و عمل به دستورات آن لازم است؟

جواب: نه! لازم نیست، ولی اشکال ندارد.

سوال: خواندن دعای سجده زیارت عاشوراء (اللَهمّ لک الحمد ...) در قنوت نماز اشکال ندارد؟

جواب: نه! اشکال ندارد.

سوال: برادرم در اذان و اقامه اشهد انّ محمدًا عبدُه و رسولُه می‌گوید؟

جواب: بله! اشکال دارد. اشهد أنّ محمدًا رسول اللَه داریم و «اشهد أنّ محمدًا عبده و رسوله» نداریم و اشکال دارد.

سوال: با توجه به اینکه زیارت عاشورا یا عاشوراهایی که در دست ماست کمی متفاوت است و چند کلمه با یکدیگر فرق می‌کند، و زیارت عاشورا حدیث قدسی است، نباید کلمه‌ای کم یا زیاد باشد،

در صورت امکان نسخه موثق آن را معرفی بفرمایید.

جواب: همین زیارت عاشورایی که فعلًا هست، درست است، در کتب نقل کردند. در همین مفاتیح قدیم همین زیارت عاشورا خوب است.

سوال: با توجه به وضع جامعه امروزی هر چیزی که می‌خواهیم بخریم شکل دارد؛ عکس حیوان یا عروسک یا هر عکس دیگر را دارند، یا خود اسباب بازی‌ها را به صورت شکل‌دار درست کرده‌اند. کتاب‌هایی که در آن شکل حیوانات است یا به صورت کتابچه یا به به صورت کارت‌هایی درست کردند که بچه‌ها با شکل حیوانات و خصوصایت انها آشنا می‌شوند، اشکال دارد؟

جواب: اشکال ندارد، ولی خوب نیست. یک وقع می‌گوییم اشکال دارد یعنی حرام است. نه حرام نیست، ولی حتی الامکان نباشد، بهتر است. چون خود بچه وقتی که ذهنش به سمت این‌ها می‌رود، با همین حال و هوا و برزخ این‌ها شکل می‌گیرد و بهتر است که به این سمت نرود. خودش برای خودش سرگرمی‌های عادی درست کند.

من دیدم مثلًا بعضی‌ها در منزلشان مجسمه سگ

هست یا عکس سگ هست، این‌ها دیگر خیلی بدتر است. و این بچه از همان سنین کودکی نفسش با نفس او یک نوع نزدیکی پیدا می‌کند و این برای او خوب نیست و جلوی رشد بعدی او را می‌گیرد. خیلی از مسائلی که در اسلام مورد نهی واقع شده، به خاطر تأثیرات ظاهری نیست، تأثیرات معنوی است. مثلًا عروسک حرام است. الان می‌گویند بچه به عروسک علاقه دارد. خب این علاقه دختر به عروسک این علاقه یک چیز طبیعی است؛ چون زن به بچه علاقه دارد، این علاقه مادر به فرزند یک مسئله طبیعی است، ولی با این شکل و شمایل به این صورت فعلی ضرر دارد. باید یک صورتی باشد، یک کیفیتی که آن‌طوری که باید و شاید نباشد و این تأثیر سوء دارد. یک وقتی یکی از ارحام شکایت داشت که فلان بچه در اتاقش آرامش ندارد، شب‌ها خواب می‌بیند و خواب‌های بختک و امثال و کابوس و خیلی ناراحت است. دکتر بردند گفتند چیزی نیست. ولیکن این وضعیتش این بود. گذشت از این قضیه، یک روز اتفاقاً ما در آن منزل بودیم، موقع نماز

مغرب شد، من گفتم که جایی اتاقی هست بروم نماز مغرب و عشا را بخوانم، ما را به اتاق راهنمایی کرد، وارد شدیم دیدم اصلا نمی‌توانم یک ثانیه در این اتاق بایستم. پر از مجسمه‌های خرس و سگ و عروسک و فلان، اینجا آویزان کردند، آنجا آویزان کردند، از سقف آویزان کردند. گفتم نه، به بالکان که سرد هم بود می‌روم. اصلا من نتوانستم، آن‌وقت خدا به داد این بچه برسد که اینجا شب تا صبح می‌خوابد. توجه می‌کنید.

این‌ها چیزهایی است که واقعیت دارد. می‌گویند خرس از آن بالا آویزان باشد، خوابش ببرد؛ این جلوی خوابش را می‌گیرد. انسان می‌تواند با هزار سرگرمی سرش را گرم کند، احتیاجی به این‌ها نیست. این‌ها چیزهایی است که برای نفسش ضرر دارد و بعدا یا همان موقع آثار خود را نشان می‌دهد.

سوال: اگر اشکال دارند و الان به خاطر ندانستن مسئله این کتاب‌ها را خریداری کردیم به کسی هدیه بدهیم اشکال دارد؟

جواب: خب، بله، آن‌هم مثل همین قضیه، این هم به همین مطلب مبتلا می‌شود.

سوال: آیا خریدن لباس‌هایی که شکل دارند برای بچه‌ها اشکال دارد؟

جواب: عرض کردم اشکال به عنوان حرام نیست، ولی خوب نیست.

سوال: اگر اشکال دارند، آیا هدیه دادن این لباس‌ها برای کسانی که برایشان فرقی ندارد، اشکال دارد؟

جواب: خب، آنها مگر بچه‌هایشان آدمیزاد نیستند، چه تفاوتی می‌کند.

سوال: نظر شما در مورد شکل‌های تخیلی چیست؟

جواب: بنده شکل تخیلی نمی‌دانم چیست، علی أی حال به صورت حیوان زنده باشد فرقی نمی‌کند چه واقعی، چه غیر واقعی [خوب نیست].

سوال: آیا صله رحم باید با کسانی که هیچ‌وقت با شما ارتباط ندارد، برقرار باشد؟ مثلا دختردایی ازدواج کرده و می‌تواند شماره یا آدرسش را از دایی بگیری، ولی ایشان در طی هشت سال ازدواج اصلًا سراغی از شما نگرفته، از پدر و مادر جویای حالت

نشده باشد.

جواب: وجوب ندارد، کسی می‌خواهد انجام بدهد، خودش می‌داند. ولی این قسم از صله رحم الزامی نیست.

سوال: استفاده کردن از پارچه عمامه‌ای که کهنه شده و قابل استفاده برای عمامه نیست، آیا هنوز باید مورد احترام قرار گیرد، برای کارهای منزل می‌شود استفاده کرد؟

جواب: بهتر است که نباشد.

سوال: روستایی که شامل مردمان سنی و شیعه می‌باشد و سنی‌ها در آنجا نماز جمعه برگزار می‌کنند، باید برای شیعه هم نماز جمعه برگزار کرد؟ البته فاصله آن روستا تا شهر ۱۰ الی ۲۰ دقیقه می‌باشد.

جواب: این مسئله از جمله مسائل اجتماعی است، بنده دخالتی در این مطالب ندارم.

سوال: در بعضی از مکان‌های شلوغ مثل حرم و یا خیابان، موقعی که در حال رفت و آمد هستیم اتفاق افتاده که یک مرد از روی سهو نه عمد به ما برخورد کرده و یا خود ما به نامحرم برخورد کردیم، آیا در هر دو مورد مرتکب گناه شده‌ایم؟

جواب: نه! وقتی که غیر عمدی باشد، گناه نیست.

سوال: رابطه پسران با دختران بعد از تمام شدن سه سالگی باید چطور باشد؟ آیا باید به طور کلی رابطه‌ها قطع شود؟ یعنی اگر سه سالِ دختر من تمام شده، نباید با دوست پسرش که چهار سال دارد، رفت و آمد داشته باشد، یا بستگی به خود بچه‌ها دارد که درک آنها تا چه حد باشد و بازی آنها در چه باید سطح باشد؟

جواب: البته منظور از سه سالگی به این معنا نیست که به طور کلی قطع رابطه بشود، بلکه مراقبتی باشد، خوب است.

سوال: حقیر نمی‌دانم که برای دفع خواطر و اوهام شیطانی و ظلمانی که به صورت‌ها و قالب‌های مختلف در ذهنم نقش می‌بندد، باید چکار کنم که از این افکار نجات پیدا کنم که بسیار از این افکار و اوهام خسته شده‌ام. حقیر نمی‌دانم که باید چه کرد که میل و شوق و رغبت فراوانی به ذات اقدس خداوند و ائمه پیدا کنم؟

جواب: این چون تقریباً مشابه هست، یک پاسخ به هر دو می‌شود. این اوهام که ما داریم و تخیلاتی که داریم این‌ها همه‌اش ریشه در خود نفس ما دارد. یعنی تا زمینه‌ای برای این تخیل نباشد، این ذهنیت و تخیل در انسان پیدا نمی‌شود. منتهی گاهی از اوقات این ریشه‌ها مخفی است و در بعضی از اوقات این مسائل روشن است. در موارد عادی، ارتباط انسان با افراد، با قضایا، با اخبار، با مسائل، تأثیر زیادی در این تخیلات دارد. هر روز که انسان کمتر از این مسائل اطلاع داشته باشد، فکرش راحت‌تر است، آرامشش بیشتر است. به چیزی که با آن کار نداریم، فکر نکنیم. بنده زمانی در مجلسی نشسته بودم، دیدم دو سه نفر دارند صحبت می‌کنند، خیلی حرف می‌زدند. می‌توانستم نگاه کنم ببینم چه می‌گویند؛ گفتم به من چه مربوط؟ برای چه ببینم؟ گوشم و حواسم را جمع کنم ببینم این‌ها چه می‌گویند؟ در این موارد، افراد عادی کلًا ذهنشون جمع می‌شود که حالا این سه، چهار نفر دارند راجع به چه چیز حرف می‌زنند؟ به ما چه؟ برویم سر کار خودمان. این‌ها چیزهایی است که بنده در جلسات عنوان عرض کردم. قسمت

عمده تخیلات، به دخالت‌های بی‌جای ما نسبت به قضایایی که ارتباطی به ما ندارد، برمی‌گردد. دو نفر آن گوشه دارند با همدیگر یواش حرف می‌زنند، پچ پچ می‌کنند، از حرف دهان و حرکات لب و ... می‌خواهند بفهمند چه دارند می‌گویند؟ چرا؟ به چه مناسبتی؟ دارند با همدیگر حرفشان را می‌زنند. ببینم چیست؟ این «ببینم چیست «ها است که درد را در انسان ایجاد می‌کند.

بزرگان همیشه دستورشان این بود که کاری نداشته باشید تا نیامده‌اند پیش شما، شما نروید. تا حرفی را به شما نزده‌اند شما پی‌گیری نکنید. بعضی‌ها اصلًا مریض هستند؛ خودبه‌خود به دنبال دردسر می‌روند، خودبه‌خود به دنبال شعله و آتش می‌روند، اصلًا خودبه‌خود می‌روند که ببینند این چیست و آن چیست؟ خودبه‌خود خود را نخود هر آشی می‌کنند. این‌ها هیچ‌وقت تا قیام قیامت رشد نمی‌کنند. یعنی همانی که بودند، هستند، هیچی. قضیه یک تکان بخورد، آنچه که در دلش است، مشخص می‌کند. این گونه افراد، اگر صد سال به عمر

نوح عبادت کنند، فایده‌ای ندارد. انسان چرا بی‌خود این طرف و آن طرف سرک بکشد که چه کسی راجع به چه کسی حرف زد؟ به تو چه ربطی دارد؟ فعلًا که به گوش تو نرسیده، تو چه کار داری؟ راجع به بنده حرف زدند، راجع به من در فلان جا صحبت کردند، هنوز که به گوش من نرسیده، حالا، وقتی هم رسید، به من چه؟ حالا چه به رسد که نرسد. بروم سراغ او در خانه‌اش را بزنم، که بیا در خانه، کارت دارم. خب ببینم راجع به من آنجا چه گفته‌اند؟ تمام این‌ها برخلاف سلوک است. اصلًا درست عکس راه خداست. اگر راه خدا از این طرف است، آن از آن طرف است، صد و هشتاد درجه فرق می‌کند. راه خدا، رفتن به توحید است، این وارد شدن در کثرت است. انسان به عکس این‌که به جای توحید برود، وارد کثرات می‌شود، وارد در جزئیات می‌شود. راجع به من حرف زدند، بهتر، بگذار بزنند. راجع به من فلان مطلب را گفتند، خب بگذار بگویند، چه اشکالی دارد؟ راجع به من، مدام راجع به من، راجع به من ...

این‌که من الان تغییر می‌کنم، این‌که من به هم

می‌ریزم، به خاطر چیست؟ برای این است که خودم را نفهمیدم، خود را دست این و آن ول داده‌ام، اما اگر خودم مستقیم می‌ایستادم، به خودم فکر می‌کردم، به وضعیت خودم فکر می‌کردم، هیچ طوری نمی‌شدم. پس این‌ها همین است. اگر انسان این‌کار را بکند، عشق به خدا هم در او زیاد می‌شود. این‌ها یک سیکلی دارند که با هم حرکت می‌کنند.

سوال: آیا پوشیدن چادرهایی که برّاق هستند و در زیر نور، سایه می‌اندازند، اشکال دارد؟

جواب: متوجه نمی‌شوم چه نوع چادری منظور هست؟ علی کل حال، نباید چادری باشد که وقتی که شخص می‌پوشد، پشت چادر پیدا باشد و موجب جلب توجه مرد شود، نباید پوشید.

سوال: آیا می‌شود به کسی که با افرادی که دارای رفتار نادرست هستند، ارتباط دارد، بگویم با این افراد ارتباط نداشته باشد، این افراد، افراد نادرستی هستند تا ایشان از این افراد فاصله بگیرد، این کار حقیر درست است یا نه؟

جواب: بهتر است بگویند ارتباط آنها برای شما

مفید نیست. این‌ها مسائلی است که به خود شخص برمی‌گردد. این سؤالات را ندارد. این‌ها را انسان باید خودش در نظر بگیرد، مصالح را بگیرد. خب، اگر الان شما به او بگویید نادرست، او به او بگوید، چه فتنه‌ای به پا می‌شود؟ فلانی به من گفته نادرست، نادرست خودتی و جدّ و هفت پشتت، نمی‌شود. انسان باید در صحبتی که می‌کند، در آن صورت، رعایت تبعات آن را هم داشته باشد. انسان خیلی مطالب می‌تواند بگوید، ولی وقتی که حساب می‌کند، مداوم پایین می‌آورد، پایین می‌آورد، پایین می‌آورد، کم‌رنگ می‌کند. شنونده باید عاقل باشد و خودش بفهمد. خب، خیلی از این مطالب گفتن، چیزهایی است که تبعات آن ممکن است سال‌ها بماند.

سوال: حقیر برای نماز خواندن وقتی که می‌خواهم به خداوند توجه کنم، اوهام و خطورات می‌آیند، چه باید بکنم؟

جواب: مسئله همین است که عرض کردم. همان‌طور که عرض کردم انسان موقع نماز، بهتر است که چند دقیقه بنشیند و بعد وقتی که توجه کافی

پیدا کرد، آن‌وقت نماز را بخواند.

سوال: سؤالی داشتم که مدت‌ها ذهنم را مشغول کرده، ولی جرأت پرسیدن آن را نداشتم چرا جرأت نباید باشد؟ چه اشکالی دارد انسان بپرسد؟ و بارها شنیدم که خیلی از رفقا به این مسئله اعتراض کردند و یا خود را به بی‌خیالی زده‌اند یا این‌که آنها هم مثل بنده جرأت سؤال کردن نداشتند بنده باز تعجب می‌کنم شاید با پرسیدن این سؤال در برابر شما گستاخی و جسارت کرده باشم و این را هم بگویم که می‌ترسم بعد از خواندن این سؤال، بنده را از جمع رفقا به خاطر جسارتم خارج کنید. (خندیدن استاد)

جواب: آخر مرا چه که به این مسائل بپردازم. ولیکن این مسئله، مسئله صحیحی نیست. اگر شما سؤالی دارید، باید سؤال را بپرسید. سؤال در ذهن می‌ماند و شک ایجاد می‌کند. و این هم دلیل بر این نیست که هر سؤالی از بنده می‌کنید، سؤال صحیحی باشد. نه! ممکن است اصلًا سؤال غلط باشد، ذهن اشکال پیدا کرده باشد. و اینطور هم نیست که بنده بی‌اشکال باشم، شاید سؤال او صحیح باشد، بنده

خودم را درست کنم. هر دو طرف مسئله به همین کیفیت است. وقتی که من یک عملی انجام بدهم، به خیال خودم، کار خوبی است، ولی در نزد دیگران این وجهه را دارد، خب، انجام نمی‌دهم، به طریق دیگر انجام می‌دهم. این چه اشکالی دارد؟ و هر کس سؤالی دارد باید بپرسد من هم به خاطر فرمایش شما، جرأت به پرسش کردم، خواهشمندم که اگر خود به آن رسیدید، جواب دهید، وگرنه نیازی نیست بنده که علم غیب ندارم، مثل این‌که ایشان حواله به غیب فرمودند با پاسخ دادن موجب نگرانی حال شما ...

قبل از این‌که سؤال را ایشان کرده باشند، الآن یک سؤالی در نظرم آمد؛

سوال: یکی از رفقا از من سؤال کرده که شما که خود به نماز و این‌ها تکیه می‌کنید، چرا در جلسات مخدّرات ببخشید جلسه کرج بوده که نماز گذشت و ما نماز نخواندیم، چرا شما آنجا نیامدید و نماز نخواندید، می‌آمدید، نماز می‌خواندید و ..؟

جواب: این اشکال درست است، اشکال به جا است. بنده می‌بایست می‌آمدم و با همه آنها نماز می‌خواندم. چه اشکالی داشت، بعد دوباره به مطالب

بپردازیم و همان‌طوری که رسول خدا صلی اللَه علیه و آله همین کار را کردند. ولی مطلبی هست، آن این که بنده در آن موقع متوجه این قضیه بودم، اما از آن‌جایی که مرحوم آقا به بنده سفارش کرده بودند که شب مسافرت نکنم و از شب نگذرد، و من اگر می‌خواستم بیایم نماز بخوانم و برگردم، نیم ساعت وقت می‌گرفت، به خاطر این قضیه گفتم که نماز را بعد می‌خوانم و این مسئله را طول می‌دهم و در این گونه موارد، ایرادی ندارد.

یعنی یک وقتی اگر انسان یک مسئله مهم و بااهمیتی در نظرش باشد، ایرادی ندارد نماز را مقداری به تأخیر بیندازد. ولی اگر در غیر از این صورت بود، اشکال وارد است و درست است.

حالا اشکالی که ایشان کرده‌اند:

سوال: خود شما بارها فرموده‌اید که شکل و همچنین عروسک و مجسمه در خانه باشد، اشکال دارد، حال، شکل این پرنده که روی آینه منزل شما است متوجه نشدم باید بروم بالا و دو مجسمه‌ای که در بوفه می‌باشد، علّت چیست؟

جواب: اگر آن که در بوفه است، مجسمه باشد چشم، می‌روم و آن را برمی‌دارم و آن که روی آینه است، خودم تا حالا متوجه نشدم که روی آینه شکل دارد. بروم ببینم به نحوی هست که چون ممکن است شکلی باشد که خیلی واضح نباشد، آن اشکالی ندارد. اگر شکل پرنده کاملًا واضح باشد، بله، آن اشکال دارد و بهتر است که نباشد.

علی کل حال از ایشان هم خیلی متشکر هستیم که ما را متوجه کردند و نه تنها این موجب کدورت بنده نشده است، بلکه خیلی موجب خرسندی بنده است که رفقا به مسائل توجه دارند و باید هم همینطور باشد.

سوال: خانمی باردار هستم، زمانی که می‌خواهم نماز بخوانم، حالت تنگی نفس به من دست می‌دهد و سعی می‌کنم زود نمازم را تمام کنم و گاهی اوقات تسبیحات حضرت زهرا علیهاالسلام را بخوانم. اما اذان و اقامه را نمی‌گویم، آیا اشکال دارد؟

جواب: نه! اشکال ندارد، حتی شما می‌توانید نماز را نشسته بخوانید و نایستید. اگر باردار هستید و در حال ایستاده ضرر دارد و باعث تنگی نفس شما

می‌شود، از مواردی است که می‌توانید بنشینید و سر فرصت نمازتان را بخوانید و هم اذان و هم اقامه را نشسته بگویید، اشکالی ندارد.

سوال: سقف سنّی پسربچه‌ها برای حضورشان در جمع مخدّرات چه سنّی می‌باشد؟ لطفاً هم وجه اشکال نداشتن و هم وجه بهتر بودن را بیان بفرمایید؟ و آیا این مسئله فقط مخصوص مراسم است یا در همه جمع‌های مخدّرات مثل ....؟

جواب: بله، البته در همه جمع‌ها همین‌طور است. اختصاص به مراسم ندارد، ولیکن در مورد سقف سنّی، گاهی مجالسی است که خب به طور کلی موجب ایجاد تخیل و توهّم در بچه است، مثل مجالس عروسی و این‌ها، خب، این فرق می‌کند، البته فعلا در عروسی‌هایی که رفقای ما دارند، مخدّرات اهل رعایت هستند و نسبت به این مسئله رعایت می‌کنند، اما در عروسی‌های متفرقه ما همه جور وضعی می‌بینیم. بچه عکس برمی‌دارد. فیلم برمی‌دارد، نگویید بچه است. او این فیلم را در ذهن خود نگه می‌دارد، وقتی بزرگ شد، کار دست او

می‌دهد. بچه‌ها از نقطه نظر ذهن و از نقطه نظر قابلیت فرق می‌کنند. توجه کردید! متفاوت هستند. بعضی بچه‌ها نه، الان دو دقیقه پیش را نمی‌داند که بستنی خورده است یا بیسکویت، این‌ها هنوز متوجه نیستند؛ ولی بعضی بچه‌ها کاملًا از جریان شش ماه پیش خبر می‌دهند، این‌که سه ماه پیش چه خبر بود. بنده یک‌سال و هشت ماهم بود که مرحوم پدرمان از نجف به ایران مهاجرت کردند. یعنی بنده یک‌سال و هشت ماه در نجف بودم. در این زمان، والده ما به طهران آمد. ما را در طهران به دنیا آورد و سه ماه یا چهار ماه در طهران بودیم، چون آن زمان وضع نجف برای این مسائل مناسب نبود و امکانات نداشت. و پدر ما با مادر بزرگمان مادرشان در نجف بود و درس می‌خواند و بعد برگشت. و بعد از یک‌سال و هشت ماه ما به طهران بازگشتیم. بنده یک‌سال و هشت‌ماهه بودم که بازگشتیم. در نجف چیزی یادم نیست. ولی از آن شبی که ما در منزل یکی از ارحام وارد شدیم، مسائل آن شب در ذهنم هست؛ یعنی کاملًا در ذهنم هست؛ چه کسی کجا نشسته بود، آن جا کجا بود، عمه‌هایمان نشسته بودند، یک به یک در ذهنم است.

و تو خود حدیث مفصّل بخوان از این مجمل که (خنده استاد) مادرم ما را به عروسی‌ها می‌برد و فلان ... خلاصه خیلی اون‌موقع مستفیض بودیم. خب، این بچه یک‌سال و هشت ماهه چه می‌فهمد؟ چه کسی احتمال می‌دهد که یک بچه یک‌سال و هشت ماهه یا فرض بکنید دو ساله این‌طور باشد؟ ببینید، این‌ها چیزهایی است که مادر باید رعایت کند، باید در ذهن او باشد. حالا بعضی از بچه‌ها هستند که نشان می‌دهند، بروز می‌دهند، اما بقیه بچه‌ها چه می‌دانند که این چیست؟ متوجه نمی‌شود، می‌گوید آقا این چه می‌فهمد؟ سه، چهار سال قبل بوده و نمی‌فهمه، اما این بچه عکس برمی‌دارد.

لذا همان‌طوری که مرحوم آقا فرمودند: در مجالس عروسی بالاتر از سه سال نباشد. اما در مجالس عادی فرض بکنید پنج یا شش ساله و باز در مورد پنج سال بودن هم می‌شود گفت خیلی مشکلی نیست. ولی بالاتر از پنج سال دیگر، این‌قدر خوب نیست. علی کل حال، در خیلی از موارد اختیار مجالس از دست انسان هم خارج می‌شود.

سوال: آیا این درست است که در مورد نیت خود تصحیح کنند که مثلًا زن دلش می‌خواهد در خیابان بستنی بخورد، ولی می‌داند که شوهرش راضی نیست، بگوید من نمی‌خواهم با شوهرم لجبازی کنم، من الان دلم بستنی می‌خواهد، (خنده استاد) بنده تا به حال به چنین نیاتی برخورد نکردم.

جواب: عرض کنم خدمتتان وقتی که شوهر راضی نیست، حالا شما نیت را تغییر دهید یا بالا و پایین کنید، خب این خیلی تأثیری ندارد. علی کل حال باید رضایت ایشان را جلب کنید.

سوال: این‌که می‌گویند بعضی‌ها مثلًا اسم اعظم را دارند، چگونه است؟ در صورتی که آیت الکرسی و دعای جوشن کبیر را اسم اعظم می‌گویند، پس اسم اعظم چیست؟

جواب: ببینید، اسم اعظم عبارت است از یک حالتی که انسان در آن حالت می‌تواند نسبت به مقدّرات تأثیرگذار باشد، نسبت به مسائل تأثیرگذار باشد و بدون آن جهت این قضیه پیدا نمی‌شود. البته همان‌طوری که انسان قدرت دارد، ولی باید احتیاج به یک آلتی داشته باشد تا بتواند قدرت خود را اعمال

بکند، آگر آن آلت مثل دست باشد، خب من نمی‌توانم این را بردارم با این‌که من قدرت دارم، ولی این وسیله باید وجود داشته باشد؛ همین‌طور، شخصی که اسم اعظم را اعمال می‌کند، باید دارای چنین حالتی باشد. یعنی اگر هزاری هم اسم اعظم به من بگویند، فرض کنید بنده که همچنین حالی ندارم، نتیجه‌ای ندارد، اسم اعظم چنین مطلبی است.

[اسم اعظم] حالتی است که به واسطه بعضی امور برای انسان حاصل می‌شود، البته اگر این حالت شدید باشد، حتی بدون ادای لفظ، انسان می‌تواند تأثیر بگذارد و اگر نه، به آن کیفیت نباشد، با الفاظی این مسئله انجام می‌شود. علی کل حال، مسئله اصلی، بودن چنین حالتی برای انسان است. اما این‌که اسم اعظم اسم خاصی است، همانطور که در جوشن هست یا نه؟ بنده نسبت به این مسئله اطلاعات کافی را شاید ندارم.

سوال: قال امیرالمؤمنین علیه‌السلام: إن اللَه تجلّی لعباده من غیر عن رَأوه و أراهم نفسَه من غیر عن یتجلّی لهم. لطفاً این حدیث شریف را توضیح

دهید و بفرمایید آیا هر دو قسمت یک معنا را می‌رساند؟

جواب: این حدیث دو معنا را می‌رساند و آن عبارت است از مکاشفات ذاتیه یا مکاشفات اسمائیه. در وهله اول بحث مکاشفات اسمائیه است که بدون این‌که تجلّی بکند، برای آنها بدون صورت تجلّی می‌کند. در این مکاشفات اسمائیه، بدون این‌که صورت داشته باشد، انسان وجود خدا را احساس می‌کند یا این‌که صدایی می‌شنود، اما نمی‌داند منادی صدا کیست؟ آن کسی که دارد صدا می‌زند کیست؟ یا این‌که فرض بکنید، اتفاق افتاده است؛ بعضی‌ها می‌گویند آقا ما احساس کردیم، ما خدا را احساس کردیم، آن حالتی که بوده، احساس کردیم. این همان است که برای انسان چنین حالی پیدا می‌شود که این تجلّی به صورت نیست، تجلّی به ظاهر نیست و حتی تجلّی به مثال هم نیست.

تجلّی دوم که خیلی بالاتر است، تجلّی ذات است که بدون تجلّی خدا خود را می‌نماید. دیگر آن مقام، مقام انکشاف حقیقت است که انسان دیگر دوئیتی نمی‌بیند بخواهد خدا را در مقابل خود، برای انسان

یک وحدت بیشتر پیش نمی‌آید.

سوال: معنای عبارت اللَه شناسی: بندگان خدا با خدا شناخته می‌شوند نه با بندگان خدا، این را توضیح دهید؟

جواب: ما شااللَه این سؤال‌ها به نظر می‌رسد یک مقدار از چیز ما ... بندگان خدا که با خدا شناخته می‌شوند، به خاطر این است که آنها در ذات خداوند فانی شده‌اند. همان‌طوری که ذات خدا به ذات خدا شناخته می‌شود نه با آثارش، همین‌طور بندگان خدا، نه بندگان عادی، نه بندگان مؤمن، نه صالحین، نه؛ آنها که به مقام ولایت رسیده‌اند و فنای ذاتی پیدا کرده‌اند، آنها را در مقایسه با سایر افراد نمی‌توان شناخت. مثلًا اینجا فرض کنید مرحوم آقا، بگوییم این‌که مرحوم آقا چه شخصیتی است؟ فکر کنیم ببینیم، خب یک شخص بزرگ را در نظر بگیریم، بگوییم او را می‌بینی، مرحوم آقا هم مثل او بود. یا این‌که فرض کنید فردی دویست سال پیش بوده؛ در علم و در امور و در خوارق عادات و در انجام دادن امور غیرعادی، بگوییم او را می‌بینی، مرحوم آقاهم

مثل او بوده است، یا فرض کنید استادشان. بندگان خدا، منظور این دسته هستند؛ یعنی دسته‌افرادی که به مرتبه ... هر کدام از این افراد را مثال بزنید، باز این‌ها بالاتر هستند. چرا؟ چون آنها سیرشان در اسما و صفات است، در حالی که سیر اولیای الهی در مقام ذات است نه در اسماء و صفات، بالاتر است. پس بنابراین آنها را هم باید به خدا شناخت. هر وقت معرفت خدا پیدا کردیم، آن‌وقت می‌فهمیم که ولی خدا کجاست، والّا تا قیامت و حتی بعد از قیامت نخواهیم فهمید. هر وقت به این مرتبه ولایت خدا رسیدیم، به معرفت خدا رسیدیم، او را ... و روایتی عجیبی از امام علی النقی، امام هادی علیه‌السلام هست. ایشان در مسیری که از مدینه به سامرا که توسط متوکل تحجیر، تبعید و در واقع تسفیر شده بودند تشریف می‌آوردند، به یکی از افراد به نام فتح بن یزید خاقانی می‌فرمایند: ای فتح! خدا فقط به ذات خودش شناخته می‌شود نه به امر دیگر و بعد می‌فرماید: پیغمبر و ائمه هم این‌ها به ذات خدا شناخته می‌شوند و کسی که خدا را نشناسد، نمی‌تواند. و لذا کسی نمی‌تواند این‌ها را نعت کند،

توصیف کند. خیلی .. بعد این مهم است: ای فتح! همان‌طور که نمی‌شود خدا را توصیف کرد، معصومین، یعنی ائمه، یعنی ما را هم نمی‌توانی توصیف کنی، آن مؤمنی را که خدا قلبش را آزمایش کرده و از امتحان نمره خوبی آورده این را بنده دارم می‌گویم، از امتحان بیرون آمد که منظور اولیای الهی هستند آن را هم نمی‌توانی توصیف کنی. این روایت، حرف بنده نیست، کلام امام هادی علیه‌السلام به فتح بن یزید جرجانی است که ایشان توصیف بندگان را از آن حضرت سؤال کرد.

سوال: امام صادق علیه‌السلام می‌فرمایند: او لم ینصروا علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام الی ما نسبوا من حدیث القطیفه؛ داستان قطیفه چه می‌باشد؟ این مطلب دیگر بماند، دیگر فرصت نیست و همین‌طور مطالب دیگر هم ...

سوال: ... اللَه شناسی مرحوم علامه‌رضوان اللَه راجع رساله لقاءاللَه مرحوم ملکی تبریزی می‌فرمایند، امیدوارم خداوند مرا یا شخص دیگری توفیق دهد تا به تبع آن از روی نسخه اصلی بدون

یک جمله اقدام نماییم. اقدام نمودن شما به این مسئله موجب خشنودی رفقا است.

جواب: بله! البته بنده در صدد هستم که نسخه اصلی رساله لقاءاللَه مرحوم آمیرزا جواد ملکی تبریزی به دست برسد. تا حدودی هم موفق شدیم، بعضی از رفقا هم به این مسئله اقدام کردند. ان‌شاءاللَه در فرصت نزدیک ما به این مسئله اقدام خواهیم کرد. فکر می‌کنم فرصت برای بقیه نیست. البته مقداری بیشتر نمانده است. اگر خداوند توفیق بدهد، بقیه مطالب را در جلسه دیگر خدمت رفقا عرض می‌کنم. بله، این سؤالاتی که شده، مقداری هم حرف می‌برد.

از زیارت رفقا و دوستان خیلی محضوض شدیم، ان‌شاءاللَه که فرصت دیگر هم در فاصله کمی تحقق پیدا کند. این را باید رفقا تذکر بدهند. وقتی که رفقا تذکر نمی‌دهند، ما هم یادمان می‌رود. هر وقت بگویند جلسه مخدّرات برگزار شود، می‌گویم چشم. حالا یک هفته یا دو هفته دیگر انجام بشود. و ان‌شاءاللَه امیدواریم که در جلسه آتیه نزدیک در خدمت باشیم. سؤالاتی هم که بود قبلًا، سؤالات

خیلی خوبی بود متأسفانه من گم کردم. گشته بودم که پیدا کنم هم مربوط به اینجا، اتفاقاً سؤالات مهمی هم بود، یعنی مطالبی بود که مربوط به وضعیت امروز ما برمی‌گشت، ولی علی کل حال دیگر تقدیر هر چه بوده، ملتمس دعا تا زیارت و لقاءدیگر هستیم.

اللَهم صل علی محمد و آله محمد